

بسم الله

ساقی بده آبی زان شعله روحانی
تا که بشوید جانرا از وسوسه نفسانی
زان آب کزو شد صورت آتش پیدا
زان نار کزو ظاهر آن کوثر روحانی
یک جلوه ز عکسش بر صفحه جان افتاد
واله از آن جلوه صد حکمت یونانی
یک جذوه از آن شعله بر سدره سینا زد
مدهوش از آن جذوه صد موسی عمرانی
یک شعله از آن آتش شد عشق و بزد خرگاه
در آب و گل آدم هم در دل انسانی
ای عشق چهئی تو کز تو جهان پر آشوب
هم از تو در آمد حیرت در حکمت لقمانی
گاه کنی دعوی که منم جلوه محبوب بعالم
گه گوئی که منم خود آنطلعت سبحانی
چون از تو وزد بر جان رایحه جانان
بر هر چه کنی دعوی گویم که به از آنی
هم مونس جانی هم آیت جانانی
هم جمعیت جانها هم از تو پریشانی
گر پرتوی از رویت در مصر لقا آرند
بینی بخیرداری صد یوسف کنعانی
هم بوی قمیص از تو هم روح مسیح از تو
هم موسی بیضائی هم شعله فارانی
سرها بخمت بسته دلها ز غمت خسته
هم عامی شیدائی هم عالم ربّانی
من خود ز توام مخمور هم از تو شدم مشهور
که دهیم صد جان هم که کنیم قربانی
گر قابض ارواحی از چه کنیم زنده
ور محیی ابدانی از چه کنی ثعبانی
در خرگه سلطان یک بار چه بخرامی
سلطان کنیش بنده هم بنده کنی سلطانی
یک شعلهئی از رویت در گلبن جان آمد

افروخت جمال جان چون لالهٔ نعمانی
وه وه چه نسیم آمد با مژدهٔ جان بخش
کز مشرق جان آمد آنطلعت یزدانی
جانها به پرید از شوق دلها برمید از ذوق
هم عشق شدش عاشق هم جوهر امکانی
درویش مدر زین بیش این پردهٔ اسرار
کز شهر فغان خیزد وز عالم حیوانی
از حکمت او الفت ما بین دو ضد ظاهر
هم عشق شده بنده هم عقل کند درباری

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بعلی](http://www.bahai.org/fa/legal) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۲۸ فوریه ۲۰۲۳، ساعت ۱:۰۰ بعد از ظهر